رقعه الجیب؛ حرز امام رضا (ع)

در ذکر بعضی حرزها و دعاهای مختصر؛ اين حرزها و دعاها از كتاب «مهج الدعوات» و«مجتنى» كه هر دو از نوشته‏ هاى رضى الدين سيّد ابن طاووس هستند انتخاب شده‏ اند.

6: رقعة الجيب حرز حضرت رضا عليه السّلام است: از ياسر خادم مأمون روايت شده: كه زمانى، حضرت رضا عليه السّلام وارد قصر حميد بن قحطبه شد، لباس را از تن بيرون آورد، و به حميد داد، حميد آن را براى شستن به كنيز خود داد، اندكى نگذشت‏ كه كنيز آمد و رقعه ‏اى با او بود، رقعه را به حميد داد و گفت: در گريبان لباس ابو الحسن عليه السّلام يافتم، حميد به حضرت گفت: فداى‏ شما گردم اين‏جاريه دست نوشته‏ اى در گريبان پيراهن شما يافته، چيست؟ فرمود: تعويذى [دعاى پناه‏جويى] است كه آن‏ را از خود دور نمى‏ كنم، حميد گفت: ممكن است ما را به آن مشرّف كنى، فرمود: اين تعويذى است كه هركه در گريبان‏ خود نگاه دارد بلا از او دفع مى‏ شود، و براى او نگاهدارى از شيطان رجيم است. آنگاه تعويذ را بر حميد خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

به نام خدا كه رحمتش بسيار و مهربانى ‏اش هميشگى است،

بِسْمِ اللَّهِ اِنّى اَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيّاً اَوْ غَيْرَ تَقِىٍّ

به نام خدا، من از تو به خداى رحمن پناه مى‏ برم اگر پرهيزگار باشى، يا غير پرهيزگار،

اَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّميعِ الْبَصيرِ عَلى سَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ

بستم به خدا شنواى بينا گوش و ديده ‏ات را،

لا سُلْطانَ لَكَ عَلَىَّ وَ لا عَلى سَمْعى وَلا عَلى بَصَرى وَلاعَلى شَعْرى

تو را تسلّطى بر من نيست و نه‏ بر گوشم و نه بر چشمم، و نه بر مويم،

وَلاعَلى بَشَرى وَلا عَلى لَحْمى وَلا عَلى دَمى وَلا عَلى مُخّى وَلا عَلى عَصَبى وَلا عَلى عِظامى

و نه بر پوستم، و نه بر گوشتم، و نه بر خونم، و نه بر مخم، و نه بر عصبم، و نه بر استخوانم،

وَلاعَلى مالى وَ لا عَلى ما رَزَقَنى رَبّى

و نه بر دارايى‏ ام، و نه بر آنچه پروردگارم‏ نصيبم نموده،

سَتَرْتُ بَيْنى وَ بَيْنَكَ بِسِتْرِ النُّبُوَّةِ الَّذِى اسْتَتَرَ اَنْبِيآءُ اللَّهِ بِهِ

پوشاندم بين خود و بين تو را به پوشش نبوّت، كه پيامبران خود را به آن پوشاندند،

مِنْ سَطَواتِ الْجَبابِرَةِ وَالْفَراعِنَةِ جَبْرَئيلُ عَنْ يَمينى وَ ميكائيلُ عَنْ يَسارى وَ اِسْرافيلُ عَنْ وَرآئى

از حملات گردنكشان‏ و فرعونها، جبرئيل از جانب راستم، و ميكائيل از چپم، و اسرافيل از پشت سرم،

وَ مَحَمَّدٌ صَلّىَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَمامى وَاللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَىَّ يَمْنَعُكَ مِنّى

و محمّد (درود خدا بر او و خاندانش) از پيش رويم، خدا آگاه بر من است، تو را از من باز مى‏ دارد،

وَ يَمْنَعُ الشَّيْطانَ مِنّى اَللّهُمَّ لا يَغْلِبْ جَهْلُهُ اَناتَكَ اَنْ يَسْتَفِزَّنى وَ يَسْتَخِفَّنى

شيطان را از من باز مى‏ دارد، خدايا نادانى‏ اش بر بردبارى‏ ات غلبه نمى‏ كند، تا آرامشم را برهم زند، و سبكم شمارد،

اَللّهُمَّ اِلَيْكَ الْتَجَاْتُ اَللّهُمَّ اِلَيْكَ الْتَجَاْتُ اَللّهُمَّ اِلَيْكَ الْتَجَاْتُ  
خدايا پناهنده به تو شدم، خدايا پناهنده به تو شدم، خداى پناهنده به تو شدم.

براى اين حرز حكايت عجيبى است كه آن را ابو الصّلت هروى روايت كرده: مولايم على بن موسى الرّضا عليه السّلام روزى‏ در منزلش نشسته بود، فرستاده مأمون بر او وارد شد، و گفت امير تو را مى‏ طلبد، امام برخاست، و به من گفت: مأمون‏ در اين وقت مرا نمى‏ طلبد مگر براى كارى سخت، و به خدا نمى ‏تواند به من آسيبى برساند، به خاطر اين كلمات، كه از جدّم‏ رسول خدا صلى اللّه عليه و آله ‏و سلّم به من رسيده. ابو الصّلت گفت: همراه امام نزد مأمون رفتم، چون نظر حضرت به مأمون افتاد، اين حرز را تا آخر خواند، وقتى كه حضرت برابر مأمون قرار گرفت، مأمون به جانب آن بزرگوار نگريست و گفت: اى ابو الحسن دستور داده ‏ام صدهزار درهم به حضرتت بدهند، و هر حاجتى دارى بنويس، چون امام برگشت، مأمون نظر در قفاى امام كرد و گفت: اراده كردم من، و اراده كرده است خدا، و آنچه خدا اراده كرده بهتر بوده.